

✓ پنج)

«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السُّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنِ جَعْفَرٍ عَنِ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى ص قَالَ: لَأَ بَأْسَ بِيَوْمٍ مَا أَكَلِ لَحْمُهُ.»<sup>۱</sup>

ما می گوئیم:

۱) ابو البختری، وهب بن وهب است که درباره اش گفته شده «كان كذاباً و له احاديث مع الرشيد في الكذب» (ظاهراً قضایایی با هارون الرشید دارد و دروغ گفته است)، مادر او همسر امام صادق (ع) بوده است.<sup>۲</sup> ابوالبختری از طرف هارون قاضی القضاة بغداد بوده است و به گفته علامه به منفردات او نمی توان تکیه کرد، همچنین علامه می نویسد که او سنّی بوده است<sup>۳</sup> ولی چون کتابی درباره مولد امیر المؤمنین دارد در ردیف مصنفات شیعه آورده شده است، کشی نیز از قول فضل بن شاذان نقل می کند که ابوالبختری «من اکذب البریة»<sup>۴</sup>.

۲) سندی بن محمد، نامش «ابان بن محمد بجلی» بوده و به «سندی بزاز» معروف بوده است. وی خواهر زاده صفوان بن یحیی (که از بزرگان شیعه) بوده و نجاشی او را «ثقه و وجه در میان اصحاب ما در کوفه» دانسته است.<sup>۵</sup>

۳) درباره دلالت این روایت نیز آورده اند که:

«و دلالة الخبر أيضا غير واضحة، إذ المتبادر منه عدم البأس ببوله من جهة النجاسة لا الشرب، لعدم تعارف شربه و قلّة الابتلاء به.»<sup>۶</sup>

مرحوم سید مرتضی به نوعی دیگر به این اشکال اشاره کرده و می نویسد:

«فإن قيل: قوله (عليه السلام): لا بأس به، لا يدل على الطهارة، وإنما يقتضى خفة حكمه عن غيره، ألا ترى أنه لا يجوز أن يقال مثل هذه اللفظة فيما لا شبهة في طهارته و إباحته.

قلنا: لا يجوز أن تحمل هذه اللفظة إلا على الطهارة و الإباحة، لأن أهل الشريعة ما جرت عاداتهم بأن يقولوا فيما

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۵، ص: ۱۱۴

۲. رجال نجاشی، ص ۴۳۰

۳. فهرست، ص ۴۸۷

۴. رجال کشی، ص ۳۰۹

۵. رجال نجاشی، ص ۱۸۷

۶. دراسات في المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۲۲



حظره ثابت: إنه لا بأس به، على أن بعض النجاسات قد يكون أخف حكماً من بعض ولا يقال فيه: لا بأس. وإنما لا يجوز أن تدخل هذه اللفظة في المجمع على طهارته وإباحته، لأن العادة جرت بدخولها فيما هو مباح طاهر على اختلاف فيه و دخول شبهة في حكمه.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. اگر گفته شود: که این روایت بر طهارت [و به تبع آن بر حلیت چراکه مرحوم سید می نویسد: «کل من قال بطهارته جوّز شربه و لا احد يذهب إلى طهارته و المنع من شربه»] دلالت ندارد بلکه می خواهد بگوید حکم بول ماکول اللحم از بقیه خفیف تر است. و لذا درباره چیزی که مسلّم حلال و طاهر است نمی گویند «لا بأس به».

۲. می گوئیم: لا بأس فقط بر طهارت و حلیت حمل می شود چراکه اهل شریعت به چیزی که ممنوعیتش ثابت است نمی گویند «لا بأس به» ضمن اینکه برخی از نجاسات حکمشان از بقیه کمتر است ولی به آنها نمی گویند لا بأس به.

۳. اما اینکه «لا بأس به» درباره چیزهایی که مسلماً و بالاجماع طاهر و حلال هستند، گفته نمی شود به سبب آن است که این اصطلاح درباره آن اموری گفته می شود که محل اختلاف بوده و برخی درباره آنها شبهه کرده اند.

ما می گوئیم:

(۱) «اخذ بودن» در میان نجاسات معنای روشنی ندارد. چراکه اگر نجاست مانع است، امرش دائر مدار وجود و عدم است و چیزی مانع تر از چیز دیگر نیست. الا اینکه مثلاً استثناء مقداری از دم در صلوة یا اینکه تطهیر سؤر کلب علاوه بر آب به خاک هم محتاج است و ... را معنای کنایی «اخذیت» بدانیم.

(۲) اما درباره این روایت «لا بأس» مطلق است و نمی توان شاهدهی برای انصراف آن به طهارت یافت.

(۳) در هر صورت با توجه به آنچه علامه آورده اند (که روایت ابوالبختری منفرداً قابل اخذ نیست) نمی توان به این روایت به طور مستقل اخذ کرد.

✓ شش)

«وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ وَعَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ جَمِيعاً عَنْ ابَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَدِمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص قَوْمٌ مِنْ بَنِي ضَبَّةَ مَرْضَى -



فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص أَقِيمُوا عِنْدِي - فَإِذَا بَرَأْتُمْ بَعَثْتُكُمْ فِي سَرِيَّةٍ - فَقَالُوا أَخْرِجْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ - فَبَعَثَ بِهِمْ إِلَى إِبْلِ  
الصَّدَقَةَ - يَشْرَبُونَ مِنْ أَبْوَالِهَا وَ يَأْكُلُونَ مِنْ أَلْبَانِهَا - فَلَمَّا بَرَّءُوا وَ اشْتَدُّوا قَتَلُوا ثَلَاثَةً مِمَّنْ كَانَ فِي الْإِبْلِ. <sup>١</sup>

ما می گوئیم:

(۱) سند حدیث از جهت اینکه صدر سند را صاحب وسائل معلوم نکرده و به محمد بن یعقوب اشاره دارد، دارای «تعلیق» است و از جهت اینکه از «حمید بن زیاد» سند تکرار شده است، دارای «تحویل» است.

محمد بن یعقوب > عن محمد بن یحیی العطار عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم < عن ابان بن عثمان عن ابی صالح  
عن حمید بن زیاد عن ابن سماعه عن غیر واحد

اما احمد بن محمد به عنوان شیخ محمد بن یحیی معمولاً احمد بن محمد بن عیسی اشعری است چراکه محمد بن یحیی اگر از احمد بن محمد بن خالد روایت کند، به ابن خالد بودن اشاره می کند ضمن اینکه احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم در کتب اربعه بیش از هزار روایت نقل کرده است و در هر دو صورت هر دو بزرگوار ثقة هستند.

اما علی بن حکم انباری، ثقة و جلیل القدر دانسته شده است <sup>۲</sup> و اما حمید بن زیاد را نجاشی «کان ثقة واقفاً و جهلاً فیهم» دانسته است. <sup>۳</sup> و شیخ طوسی او را «ثقة کثیر التصانیف» دانسته است <sup>۴</sup>. و در رجال هم او را «عالم جلیل واسع العلم کثیر التصانیف» <sup>۵</sup> بر می شمارد. شیخ طوسی اشاره به واقفی بودن او ندارد. نکته مهم آن است که گفته شده است حمید بن زیاد کثیراً در اسنادش سقط وجود دارد و لذا بسیاری از روایات او مرسله می باشد.

اما واقفی بودن - بنابر تحقیق - ضرری به موثقه بودن روایت نمی زند چراکه اخذ روایت از واقفی ها، مربوط به زمان استقامت آنها بوده و پس از واقفی شدن، جامعه شیعه از آنها روایت اخذ نمی کرده اند.

اما ابن سماعه، حسن به محمد بن سماعه است که نجاشی او را «من شیوخ الواقفه، کثیر الحدیث، فقیه، ثقة و کان یعانده فی الوقف و یتعصب» <sup>۶</sup> معرفی می کند. و شیخ طوسی او را «واقفی المذهب الا أنه جید التصانیف، نقی

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۸، ص: ۳۱۰

۲. شیخ طوسی، الفهرست، ص ۲۶۴

۳. رجال، ص ۱۳۲

۴. الفهرست، ص ۱۵۵

۵. رجال طوسی، ص ۴۲۱

۶. رجال، ص ۲۵۴



الفقه، حسن الانتقاء (پاکیزه)»<sup>۱</sup> بر می شمارد. و در رجال به واقفی بودن او اشاره کرده و مرگ او را «۲۶۳ ه.ق» دانسته است.<sup>۲</sup> کشتی هم او را واقفی دانسته است.<sup>۳</sup>

اما عن غیر واحد را بر خی از رجالیون مضر به سلامت حدیث نمی دانند چراکه آن را دال بر تعدد روایت که بی نیاز از ذکر است بر می شمارند.

اما ابان بن عثمان احمر از اصحاب اجماع است (که حداقل آن اجماع طائفه است بر وثاقت شخص آنها و جلالت قدر آنها. و حد اکثر آن اجماع طائفه است بر اینکه هر کسی بین آنها و معصوم وجود دارد توثیق می شود. و بین این دو مرحله، ادعاهای متعددی است ظاهراً «حداقل» قابل پذیرش است.)  
اما ابان متهم است به ناووسی بودن<sup>۴</sup>،<sup>۵</sup>.

۱. الفهرست، ص ۱۳۳

۲. رجال، ص ۳۳۵

۳. رجال کشتی، ص ۴۶۹

۴. رجال کشتی، ص ۳۵۲

۵. ایشان پیروان ناووس مصری (بصری) می باشند.

ابن حزم ایشان را پیروان ابن ناووس مصری به حساب آورده در حالی که در منابع دیگری وی بصری دانسته شده است. (الفصل، ابن حزم، ج ۳، ص ۱۱۲)

تنبیهاة الجلیة اسم این فرقه را تاوسیه (به تاء دو نقطه و یک واو) ضبط کرده است. که ظاهراً مصحف است. (تنبیهاة الجلیة، خراسانی، ص ۴۰)

مدرسی طباطبایی می نویسد: «نخستین بحران رهبری در جامعه شیعه امامیه بلافاصله پس از درگذشت امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ هجری قمری پدیدار شد که میان پیروان آن حضرت بر سر مسأله جانشینی ایشان به شکل زیر اختلاف افتاد:

یک گروه که شامل برخی پیروان برجسته آن حضرت مانند ابان بن عثمان و سعد بن طریف اسکاف و دیگران بود، هیچ کس را پس از آن حضرت به عنوان امام نپذیرفتند. چنین به نظر می رسد که اعضاء این گروه امام صادق (ع) را نه به عنوان امام در مفهوم خاص شیعی آن بلکه به عنوان بزرگترین عالم دینی زمان یا برجسته ترین و دانشمندترین عضو خاندان پیامبر (ص) می شناخته و پیروی می کرده اند. از این نظر در پیش آنان اصلاً ضرورتی نداشت که ایشان جانشینی داشته باشد چه برسد به آن که آن جانشین باید لزوماً از نسل ایشان هم باشد. اینان شاید هیچ یک از کسانی را که به عنوان جانشین امام صادق (ع) در جامعه شیعه پیشنهاد شدند از نظر مقام علمی در سطحی که به پیشوایی و تقدم آنان گردن نهند نپذیرفتند و به این معنی بر امام صادق (ع) توقف کردند. نگارندگان کتب ملل و نحل، با این وجود از این گروه مذهب خاصی ساخته و گفته اند که آنان معتقدند که امام صادق (ع) در واقع رحلت فرموده بلکه در غیبت رفته و در آینده به عنوان قائم باز خواهد گشت. مؤلفان این گروه را به نام ناووسیه نام گذاری کرده اند که به زعم آنان از نام رئیس گروه که مردی از مردم بصره به نام ناووس بود، گرفته شده بود. دو صورت متباین از دلیل وقف این گروه بر امام صادق (ع) در منابع بالا ارائه داده شده است. با این همه مشکل می توان دلیلی را به دست آورد کسانی چنین عقیده ای را در مورد حضرت صادق (ع) پیدا کنند. چه هیچ یک از دلایلی که بعداً موجب حدوث چنین عقیده ای در مورد حضرت موسی بن جعفر (ع) شد در مورد ایشان صادق نبود. اولاً ایشان بارها و بارها صریحاً و آشکارا فرموده بودند که قائم، شخصی



اما ابن داود در رجال خود<sup>۱</sup> گفته که به خاطر اینکه شخص کُشی - که ناووسی بودن را خود مطرح کرده است - هم او را از اصحاب اجماع دانسته، نباید ناووسی بودن را باعث ضعف ابان دانست و لذا او را از جمله

جز ایشان است و شایعه منتسب به حدیث نبوی که بعداً در دوره فرزند ایشان همه جا وجود داشت در مورد ایشان نبود. ثانیاً بر خلاف روش عملی فرزندشان، ایشان هرگز در سیاست روزگار خود مداخله نفرمود و پس از روشی که در دوره انقلاب ضد اموی و سپس در مورد قیام نفس زکیه پیش گرفت هیچ کس امید سیاسی و انتظاری از ناحیه ایشان نداشت که آن انتظار و امید با چنین دستاویزها زنده نگاه داشته شود. ثالثاً ایشان در زندان درگذشته بود که مردم در وفات ایشان به این دلیل تردیدی کرده باشند، عاملی که در مورد حضرت موسی بن جعفر(ع) وجود داشت. گذشته از اینها برخلاف مورد حضرت موسی بن جعفر(ع) که مردم تا سالیان دراز با فرزند ایشان بر سر اثبات وفات او گفتگو کرده و برای آن امر سند و شاهد می طلبیدند در مورد امام صادق(ع) حتی یک مورد هم نقل نشده که کسی در صحت امامت جانشین او بر این اساس تردیدی کرده یا با ایشان گفتگویی نموده باشد.

با توجه به مطالب و نکات بالا بسیار ممکن به نظر می رسد که تمام مطالب مربوط به وجود یک گروه از شیعیان مدعی و معتقد به غیبت امام صادق(ع) که همه از منابع و نقل های شیعه سرچشمه گرفته است کلاً مستند به ذهنیت شیعیان امامی بوده باشد که همواره باید امامی از خاندان پیامبر(ص) وجود داشته باشد. چنین ذهنیتی را طبعاً آنان از همه اصحاب امام صادق(ع) هم انتظار داشتند. شخصی با چنین پیش فرض و ذهنیت، از دعوی برخی صحابه حضرت صادق(ع) به انقطاع امامت پس از آن جناب چنین برداشت می کند که آنان معتقد به غیبت ایشان بوده اند در حالی که به احتمال زیاد، قائلین به انقطاع امامت چنان ذهنیتی نداشته و چنین ادعایی نکرده بودند.» (مکتب در فرایند تکامل، ص ۷۵)

وی در پاورقی همین صفحات در تأیید مدعای خویش به روایاتی اشاره کرده و می نویسد: «عنبسة بن مصعب که از قهرمانان اصلی ماجرای انشعاب گروه موسوم به ناووسیه دانسته می شود خود از امام صادق(ع) روایت کرده که در پاسخ سؤال او که آیا ایشان قائم است فرموده بودند که ایشان قائم به معنای «من یقوم بالامر» و متصدی منصب امامت پس از پدر خود هستند، در برابر قائم به سیف و بنیادگذارنده حکومت حق و عدالت که مراد و منظور سائل بوده است. اشاره دیگری به این که قائم شخصی جز ایشان است در روایت دیگری از همین راوی وجود دارد.» (مکتب در فرایند تکامل، ص ۷۸)

مدرسی در وجه تسمیه این گروه به ناووسیه نیز می نویسد: «اختلافات در نام این شخص چنین است: فلان بن فلان الناووس از بصره (فرق الشیعة)، فلان بن الناووس (المقاتلات و الفرق)، فلان بن ناووس (مقاتلات، بلخی) که در چاپ یاووس شده است، ابن الناووس (کتاب الزینة)، ابن الناووس از موجهین بصره (نشوان حمیری) ابن ناووس البصری (فصل، ابن حزم که در چاپ به مصری تصحیف شده است). عجلان بن ناووس (مقاتلات الاسلامیین، که ظاهراً عجلان تصحیف فلان است.)، عبدالله بن الناووس (مجالس مفید، که به احتمالی عبدالله را در معنی لفظی آن به کار برده است)، عبدالله بن ناووس (مفاتیح العلوم، خوارزمی)، در جایی هم عبدالله بن عجلان البصری دیدم که اکنون نام منبع را به یاد ندارم و آن نوعی جمع احتیاطی میان صور بالاست. منابع بالا گفته اند که وجه تسمیه گروه به ناووسیه آن بوده است که نام رهبر گروه ناووس یا ابن ناووس بود. اما برخی دیگر گفته اند که او از دهی به نام ناووسا یا ناووسی (شاید به الف مقصوره) بوده هرچند یاقوت فقط یک قریه ناووسا نام در نزدیک بغداد و یک ناووس الظبیه در اطراف همدان یاد می کند. از طرف دیگر در الفرق بین الفرق و التبصیر فی الدین ابن نسبت را به یک ناووس (گورستان مسیحیان) در بصره دانسته اند.

یکی از دو نقل قولی که به عنوان اساس پیدایش این مذهب در نقل اول ذکر شده در منابع دیگر به عنوان اساس نظریه کسانی که بر حضرت موسی بن جعفر(ع) وقف نمودند یاد گردیده است.» (مکتب در فرایند تکامل، ص ۷۷)

ثقات دانسته است. علامه هم می نویسد: «الاقرب عندی قبول روایت و ان کان فاسد المذهب، للاجماع المذكور»<sup>۱</sup>

و اما ابی صالح: که نام او عجلان بوده است توسط کشی<sup>۲</sup> توثیق شده است.

پس: سند قابل قبول است و از طریق اول صحیحه هم می باشد.

اما مرحوم شیخ طوسی هم در تهذیب این روایت را از احمد بن محمد بن علی بن حکم بن ابان بن عثمان عن

ابی صالح نقل کرده است.

(۲) اما ترجمه روایت: «گروهی از بنی ضبّه، در حالیکه مریض بودند، پیش رسول الله (ص) رفتند، رسول الله (ص)

به آنها فرمود: پیش من بمانید، وقتی خوب شدید، شما را به جنگ می فرستم. پس آنها به رسول الله (ص) گفتند ما

را از مدینه خارج کن. پیامبر (ص) برای آنها شتری از زکات فرستاد که آنها از بول آن شترها بیاشامند و از شیر

آن بخورند ولی وقتی خوب شدند و قوت گرفتند، سه نفر از شترها را کشتند و ...»

(۳) روایت مربوط به بیماری است.

۱. خلاصه، ص ۲۱

۲. رجال کشی، ج ۱ ص ۴۱۱